

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ایرج مصداقی

۱۴ دی [جدی] ماه ۱۳۸۸

فرخ نگهدار و درد «فروپاشی» نظام

فرخ نگهدار یکی از عوامل اصلی به نابودی کشاندن بزرگترین جنبش چپ خاورمیانه و یکی از عوامل حاشیه‌نی تثبیت جمهوری اسلامی در مقاله‌ای تحت عنوان «پیرامون نقش و اهمیت بیانییه شماره ۱۷ آقای موسوی» یک بار دیگر نشان داد که برای حفظ و بقای نظام جمهوری اسلامی از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند.

فرخ نگهدار در توصیف بیانییه بالنسبه هوشمندانه میرحسین موسوی (۱) می‌نویسد:
«او به بیچارگانی که از سر بلاهت یا دنائت، نعره می‌زدند "این ماه ماه خون است"، گفت: ما را با مسعود رجوی عوضی نگیرید، شما هم بر سیاق او نروید.» (۲)

در ماه‌های اخیر فریاد «این ماه ماه خون است» اولین بار در مراسم‌های سوگواری و تشییع پیکر آیت‌الله منتظری در تهران، نجف آباد و قم همه گیر شد و سپس در عاشورا تهران را به لرزه در آورد. خلاف ادعای فرخ نگهدار این شعار از عمق جان مردم برخاسته بود، چیزی نبود که کسی به آن‌ها تحمیل کرده باشد. (۳)
دعوای نگهدار با شخص مسعود رجوی نیست. این دعوا جدید هم نیست، ریشه در ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی دارد.

نگهدار با مردم به جان آمده‌ای دشمن است که سی سال آزرگار در آرزوی سرنگونی این نظام به سر برده‌اند.
دشمنی فرخ نگهدار با مردمی است که هرگاه فرصتی به دست آوردند خواست قلبی خود مبنی بر نابودی نظام ولایت فقیه را به روشن‌ترین شکل نشان دادند.

دشمنی فرخ نگهدار با نسل برآمده از انقلاب ۵۷ بود که در سیاه‌ترین روزهای دهه ۶۰ وی را به کشتارگاه اوین می‌کشاند و با لاجوردی بر سر یک سفره می‌نشاند.

«بلاهت یا دنائتی» که فرخ نگهدار از آن دم می‌زند چیزی نیست جز فریاد در گلو خفه شده نسلی که در دهه ۶۰ میدان‌های تیر و چوبه‌های دار را آبرو بخشید و امروز این صدا از گلوی فرزندان آنان در خیابان‌های تهران به رساترین شکل شنیده می‌شود.

«بلاهت یا دنائتی» که فرخ نگهدار از آن دم می‌زند خروش مردم دست از جان شسته‌ای است که دیر یا زود خواسته‌شان را به کرسی می‌نشانند.

«بیچارگان» مورد نظر نگهدار، جاودانگانی هستند که در دهه خونبار ۶۰ مرگ را بر کف گرفته بودند و امروز پیامشان بر لب‌های جوانان میهن‌مان تکرار می‌شود. نگهدار با انتخاب این واژگان حقارت و کینه تاریخی خود را نسبت به آنان نشان می‌دهد.

گناه نابخشودنی مسعود رجوی از نگاه فرخ نگهدار، اتفاقاً نقطه مثبت اوست که در سه دهه گذشته همچنان بر «سرنگونی» نظام جهل و جور و فساد ولایت فقیه پای فشرده است.

در طول ۳۰ سال گذشته نسل ما مرتکب اشتباهات و انحرافات زیادی شد. اما در ایستادگی مقابل رژیم کودتا و ارتجاع اشتباه نکردیم و امروز بیش از هر روز دیگر به خاطر «نه» ای که به رژیم کودتا در سال ۶۰ گفتیم به خود می‌بالیم.

امروز بعد از گذشت ۲۸ سال از آن سال سیاه، خوشحالم از این که در روزهای خون گرفته میهن‌مان در تابستان ۶۰ به سهم خود سکوت نکردم و نکردیم و به عنوان صدای نسل به جان آمده برخاسته از انقلاب ۵۷ در ۱۶ شهریور در خیابان تخت طاوس، نرسیده به خیابان مصدق، در ۱۸ شهریور، در خیابان تهران نو، چهارراه سی‌متری، در ۲۰ شهریور، در خیابان گرگان، ایستگاه عظیم‌پور، در ۲۴ شهریور در خیابان تهران نو، نبش خیابان وحیدیه و در ۵ مهر ۶۰، در خیابان انقلاب، ویلا و حافظ زیر رگبار گلوله و آتش با تمام وجودم فریاد زدم «این ماه ماه خون است، خمینی سرنگون است» و شاهد دستگیری و به خاک افتادن عزیزترین کسانم بودم. عزیزی که چه شب‌ها در سه دهه گذشته با آرزوی در خواب دیدنشان چشم بر هم گذاشتم.

هنوز بعد از سه دهه آغوش باز پیرزنی را که با مهربانانه‌ترین و مادرانه‌ترین کلمات در ۵ مهر ۶۰ سراسیمه به خیابان آمده بود و ما را به خانه‌اش دعوت می‌کرد به یاد دارم؛

هنوز گرمای بوسه موتور سواری را که نبش خیابان ویلا و انقلاب بر گونه‌ام نهاد و دستپاچه گریخت احساس می‌کنم؛

هنوز استغاثه زنی که در تاکسی مرا به جوانی‌ام قسم می‌داد پیش چشم دارم؛

هنوز دهان‌های باز مانده از حیرت و چشمان بهت زده‌ای که ما را ناباورانه می‌نگریستند به خاطر دارم؛ نسل ما برخاک افتاد اما پیامش هیچ‌گاه از قلب مردم ما زودوده نشد. بی‌خود نیست که امروز نسل به پا خاسته میهن‌مان دوباره فریاد می‌زند «این ماه، ماه خون است» و لرزه بر اندام دستگاه ولایت فقیه و حامیان رنگارنگ نظامش می‌اندازد.

واقعیت دارد که در روزهای شهریور و مهر ۶۰ ما هواداران مجاهدین بودیم که شعار «این ماه ماه خون است» را با جان و دل سر می‌دادیم. در حالی پا به خیابان می‌گذاشتیم و در تظاهرات شرکت می‌کردیم که ما را هیچ امیدی به بازگشت نبود.

ما را مزورانه «منافق» و «باغی» و «محارب» و ... خطاب می‌کردند چرا که به یک گروه سیاسی خاص وابسته بودیم. آن روز به خاطر ترس موحشی که بر جامعه سایه افکنده بود مردم جرأت به خیابان آمدن نداشتند. صدای ما

شنیده می‌شد اما پاسخی دریافت نمی‌کردیم. ما تنها بودیم. تنهای تنها. ما ظاهراً شکست خوردیم، رمز پیروزی و موفقیت رژیم در آن روز در تنهایی ما نهفته بود. اما امروز نه یک گروه سیاسی که مردم به پا خاسته و همبسته به خیابان‌ها آمده‌اند و خیال ترک آن را ندارند و شعارشان همان است که آن روز بود. امروز «منافق» خواندن مردم به تنگ آمده از سه دهه جنایت تنها حاکمی از «بلاغت و دنائت» و «بیچارگی» گوینده است.

دعوا، دعوی امروز ما نیست، این دعوا، ریشه‌ای سی ساله دارد. نگهدار می‌داند چه می‌کند او در طول این سالیان به اندازه کافی تجربه اندوخته است.

در حالی که دستگاه قضایی و بلندگوهای نمایش‌های جمعه و جماعات وعده اعدام دستگیر شدگان روز عاشورا را می‌دهند؛

در حالی که دستگیر شدگان عاشورا را «محارب و مفسد» معرفی می‌کنند؛
در حالی که دستگیر شدگان را «منافق» و مارکسیست معرفی می‌کنند و نقشه قتل عامشان را می‌کشند، فرخ نگهدار می‌داند چه می‌کند.

او بیخود واژه «بیچارگان» و «دنائت» و «بلاغت» را پشت سر هم ردیف نکرده است. او تیغ آدمکشان را برای گلوی جوانان در بند میهن‌مان تیز می‌کند. او می‌خواهد مانند سال ۶۰ مسئولیت جنایت بزرگ رژیم را به گردن مسعود رجوی و «آمریکا» بیندازد. به منظور چنین زمینه‌سازی‌ای در مقاله مزبور «رجوی و دیک چنی» را در کنار هم آورده است. او در سال ۶۰ هم چنین می‌کرد.

از نظر فرخ نگهدار «دنائت» جوانان میهن این است که مرگ و فروپاشی نظام جمهوری اسلامی را فریاد می‌کنند و رهبر آن را یزید دوران خطاب می‌کنند.

فرخ نگهدار در سی سال گذشته تلاش کرده تا به هر نحو ممکن به قدرت نزدیک شود. یک روز پابوسی خمینی و خامنه‌ای و رفسنجانی و رجایی و باهنر و موسوی و دستگاه سرکوبشان، و چه همت او بود و روز دیگر مجیز گویی برژنف و آندروپوف و چرنینکو و گورباچف و... و این بار نزدیک شدن به بی بی سی و رادیو فردا و صدای آمریکا و دوباره اعلام وفاداری به موسوی و... در همه حال هم حواسش هست.

در سال ۶۷ برای این که به تریش قبای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی برخورد با برگزاری تظاهرات و مراسم یادبود برای قتل عام شدگان ۶۷ مخالف بود و امروز برای نگاه داشتن پل‌هایش با بی بی سی و رادیو فردا و صدای آمریکا به جای «امپریالیسم آمریکا» و دولت در قدرت آمریکا و... از دیک چنی نام می‌برد که یک سالی است آفتاب قدرتش افول کرده است.

نگهدار به هیچ پرنسپبی پایبند نیست. او در اوام خود خواب مشارکت در حاکمیت را می‌بیند. به تصورش موسوی و جناح او حاکمان بعدی هستند به همین دلیل روی آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند. او دوباره به عده‌ای راه غلط را نشان می‌دهد. چنانچه شش ماه پیش از دوستانش خواسته بود که در خارج از کشور به جای پرچم شیرخورشیدشان یا پرچم ایران بدون آرم و نوشته، حتماً پرچم ایران همراه با آرم جمهوری اسلامی را به دست گیرند.

نگهدار با داشتن این چشم‌انداز است که عنان از کف داده و در وصف موسوی می‌نویسد:

«راز این قدرت در کلام موسوی در اعتماد ملت به اوست. او "به حمایت ملت مستحضر" است. دکتر مصدق هم همین را داشت. آیت الله خمینی هم همین را داشت. این هر سه دیدند و دانستند که "دل خلقی است در مشتم، امید مردمی خاموش هم پشتم".»

او با تزویر و ریا و سیاه‌دلی که با جان او عجین شده، مصدق و خمینی و موسوی را در کنار هم قرار می‌دهد و به رهبر مبارزات ملی و ترقی‌خواهانه مردم ایران توهین می‌کند.

هنوز یادمان نرفته که فرخ نگهدار و همراهان او بودند که در چند سال گذشته سیاست هسته‌ای خامنه‌ای و احمدی نژاد را همانند سیاست «ملی کردن نفت» دکتر محمد مصدق جا می‌زدند و از حق دولت احمدی نژاد دم می‌زدند.

فرخ نگهدار در حالی شعاردهندگان عاشورا را «بیچارگان» خطاب می‌کند که پس از خروج از کشور تقاضای هم‌پیمانی با مجاهدین را کرد. البته این درخواست مورد پذیرش مجاهدین قرار نگرفت و گرنه نگهدار و همراهانش آماده مجیز گویی از مجاهدین هم بودند.

نگهدار و همراهانش در سال‌های ۵۹ تا ۶۲ که در خدمت مستقیم خمینی و رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته بودند از هیچ کوششی برای تحکیم پایه‌های این نظام و تبلیغ و تشویق جنگ ضد میهنی دریغ نمی‌کردند. آن‌ها چه اشک‌ها که در ارتباط با مجازات جنایتکاران رژیم نریختند و چه ناله‌ها که سر ندادند اما در اطلاعیه‌ای که به مناسبت مرگ خمینی صادر کردند چنین نوشتند:

«... امروز کسی سر بر زمین نهاده است که با وعده‌ی آزادی، استقلال و عدالت به شما مردم ایران حکومتی را مستقر کرد که با خونخوارترین و مردمکش‌ترین رژیم‌ها قابل مقایسه نیست. در تاریخ کشور ما نبوده است رهبری که با آن وسعت، مردم را به سوی خود کشد و سپس سیاه‌ترین حکومت استبدادی و مرتجع را بر مردم تحمیل کند. امروز کسی به خاک سپرده می‌شود که مسئولیت مرگ جانگداز صدها هزار جوان و نوجوان ما در تنور جنگ احمقانه و خیانتبار - جنگی که کشور را به ویرانی کشید- بر عهده اوست. اکنون رژیم مستبد جمهوری اسلامی رهبر اصلی خود یعنی طراح و مجری سیاست سرکوب و قتل‌عام نیروهای مترقی و آزادیخواه کشور، هزاران زندانی سیاسی معصوم و بی‌دفاع، مسئول آوارگی ملیون‌ها ایرانی آزاده و روشنفکر در ده‌ها کشور جهان را از دست داده است. ۱۰ سال حکومت خمینی، وضع میلیون‌ها کارگر و کارمند و روستایی ایران را هر روز وخیم‌تر و سفره فرزندان آنان را هر روز خالی‌تر کرده است. ...

هم میهنان عزیز! فدائیان خلق ایران از همه نیروهای ترقیخواه کشور، از همه هم‌میهنانی که از حکومت ۱۰ ساله خمینی رنج برده‌اند و داغ دیده‌اند دعوت می‌کنند که نگذاریم حکومت استبدادی آخندی به حیات خود ادامه دهد. کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این وضع چرخشی حساسی که رژیم پشت سر می‌نهد، اعلام می‌دارد که برای این رژیم سرانجامی جز مرگ و نابودی مقدر نیست. برای نزدیک‌تر کردن هر چه بیشتر روز پیروزی مردم فدائیان خلق از آزادیخواهان و ایران دوستان دعوت می‌کنند در مبارزه به خاطر برچیدن استبداد آخندی و استقرار یک حکومت دموکراتیک دست یکدیگر را بفشارند...» ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

توجه کنید نگهداری که در سال‌های اولیه دهه ۶۰ صفت مثبتی نبود که برای خمینی به کار نبرد چگونه در مرگ او، وی را عامل قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی و کشتار صدها هزار جوان و نوجوان در جبهه‌های جنگ احمقانه و خیانتبار معرفی می‌کرد و دوباره امروز او را فردی معرفی می‌کند که «دل خلقی» را در «مشت» داشت و «امید» و «مردمی خاموش» را در پشت سرش داشت.

تصور نگهدار و همراهانش به هنگام صدور اطلاعیه بالا این بود که پس از مرگ خمینی، رژیمش پایدار نخواهد ماند. برای همین برای آینده سرمایه‌گذاری می‌کردند.

نگهدار که به هیچ اصل و پرنسپی پای بند نیست در بخش دیگری از مقاله‌اش می‌نویسد: «احمد جنتی در نماز جمعه حسرت روزهای انقلاب خورد که حیف که قانون نمی‌گذارد، وگرنه اینها را هم مثل آنها همه به سیخ می‌کشیدیم.»

کسانی که با تاریخ کشورمان آشنا هستند، کسانی که «روزهای انقلاب» و پس از آن را به خاطر می‌آورند و هنوز سر بر خاک نهاده‌اند می‌دانند که فرخ نگهدار چگونه جعل تاریخ می‌کند.

او دچار سهو قلم نشده است. او تاریخ را انکار می‌کند. او نقش خود در جنایت را پرده پوشی می‌کند. «روزهای انقلابی» که او دم از آن می‌زند مربوط به جنایات رژیم پس از ۳۰ خرداد ۶۰ است که مورد تأیید و تکریم فرخ نگهدار و باند همراه او بود.

بزرگترین جنایت رژیم دهسال پس از «روزهای انقلاب» و در جریان کشتار ۶۷ و هنگامی که از انقلاب چیزی باقی نمانده بود به وقوع پیوست.

نگهدار زیرکانه می‌خواهد به همه بقبولاند که «روزهای انقلاب» لاجرم با کشتار و جنایت همراه است و به «سیخ کشیدن» و «بی‌قانونی». او با این حرف‌ها به دنبال چاره‌اندیشی برای ماندگاری نظام است.

والا او نگهدار کسی بود که به «سیخ کشیدن» نیروهای انقلابی را نه در روزهای انقلاب که سه سال پس از آن نه تنها تأیید می‌کرد که واجب و ضروری می‌خواند.

جمشید طاهری پور یکی از همراهان دیرین فرخ نگهدار در مورد دشمنی وی با نسلی که خواهان سرنگونی رژیم بود می‌گوید:

«اما من به خاطر می‌آورم خود را در تابستان خونین سال ۶۰، که سردبیر نشریه کار ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران "اکثریت" بودم. فرخ نگهدار مقاله‌ای را که نوشته بود به دستم داد و موكداً خواستار درج آن در نشریه شد. مقاله را خواندم، عنوان مقاله "همبسته‌ای از جنون و جنایت" بود و طی آن، هم رهبری مجاهدین و هم حکومت خمینی مورد نکوهش قرار گرفته بودند اما مقاله در کلیت خود سرکوب خونین مجاهدین را از سوی رژیم دینی تأیید می‌کرد! من با درج مقاله مخالفت کردم اما فرخ با تأکید بر مقام دبیر اولی خود اصرار در درج آن کرد. علی‌کشتگر عضو شورای سردبیری کار بود، به او گفتم مقاله را بخوان و نظرت را بگو! خواند و گفت؛ مخالف درج مقاله هستم. نگهدار بیرون از نزاکت معمول باز هم اصرار در درج آن کرد، مجبور به تمکین شدم و مقاله را برای تایپ به الهه بقراط سپردم که درج شد.»

<http://www.iranglobal.dk>

فرخ نگهدار و همراهانش کسانی بودند که از «اقدامات قاطع» دادگاه‌ها حمایت می‌کردند. «سازمان ما اقدامات قاطع دادگاه‌ها را در برخورد با ضد انقلاب و وابستگان رژیم سابق و همه متحدان امپریالیسم همواره مورد حمایت قاطع قرار داده و می‌دهد. این اقدامات قانون شکنانه را محکوم می‌کند.» نشریه کار شماره ۱۱۵، سه تیرماه ۱۳۶۰

اطلاعیه بالا پس از اعدام ده‌ها جوان و از جمله ۱۲ دختر نوجوان که هویت‌شان بر دادستانی نامشخص بود توسط نگهدار و همراهانش صادر شد. جنایتکاران از خانواده‌ها خواسته بودند برای شناسایی اجساد عزیزانشان به اوین مراجعه کنند.

در بحبوحه اعدام‌های لجام گسیخته دادستانی انقلاب در ماه‌های شهریور و مهر ۱۳۶۰ در حالی که حتا صدای افراد زیادی در حاکمیت همچون مهدوی کنی هم درآمده بود و در پی چارمجویی و کاستن از میزان اعدام‌ها بودند حزب توده و اکثریت اطلاعاتیه مشترک زیر را صادر کرده و دستگاه کشتار رژیم را به بیرحمی هرچه بیشتر فراخواندند: «خلق حق دارد و باید این دشمنان سوگند خورده انقلاب را بدون کوچکترین ممانعت سرکوب کند.»

نشریه کار شماره ۱۳۴ به تاریخ ۱۳ آبان ۶۰

رد پای رعایت «قانون» مورد ادعای فرخ نگهدار را در مطلب زیر می‌توانید مشاهده کنید. این موضع گیری سازمان اکثریت پس از کشته شدن موسی خیابانی، اشرف ربیعی و ... است:

«سرکوب قاطع تروریست‌هایی که با اعمال جنایت‌کارانه خود نابودی انقلاب را طلب می‌کردند یک ضرورت مبرم بود. هر نوع تردید در این زمینه مسلماً به سود ضدانقلاب تمام می‌شد. نیروهای انقلابی می‌بایستی ضمن خویش شدن داری و پرهیز از سراسیمگی و شتاب‌زدگی شرکت کنندگان مستقیم در عملیات تخریب و ترور را با قاطعیت تمام سرکوب نمایند. آری این انقلاب است که در جریان بالندگی ناخالصی‌ها را به دور می‌ریزد و خائنین را در زیر گام‌های سنگین و استوار خود له می‌کند.»

نشریه کار ارگان رسمی سازمان اکثریت، شماره ۱۴۹، ۲۸ بهمن ۶۰.

اگر جنتی و امثال او ملت را به سیخ کشیده بودند، فرخ نگهدار و باند همراهش در حالی که خون از در و دیوار می‌بارید خواهان «له کردن» نیروهای مترقی زیر «گام‌های سنگین و استوار» گله‌های وحشی پاسداران و جنایتکاران رژیم بودند.

در حالی که موسی خیابانی و اشرف ربیعی و همراهانشان در ۱۹ بهمن ۶۰ کشته شده بودند؛

در حالی که بخشی از رهبران سازمان پیکار در بهمن ۱۳۶۰ دستگیر شده بودند؛

در بحبوحه دستگیری و کشته شدن بخشی از رهبران و کادرهای ارزنده سازمان اقلیت، فرخ نگهدار و همراهانش چنین نوشتند:

«این سرنوشت دردناک تمام کسانی است که آگاهانه یا ناآگاهانه به نام مردم توطئه می‌کنند. در عین حال ممکن است که برخی از عناصر این گروه‌ها بتوانند همچنان به موجودیت فلاکت‌بار خود ادامه دهند. ولی چنین کسانی با مرگ فاصله چندانی ندارند.

این سرنوشت تلخ و محتوم همه کسانی است که نه راه دریا که راه مرداب را در پیش دارند. »

کار اکثریت شماره ۱۴۹، بیست و هشتم بهمن ۶۰

آنها از همه می‌خواستند که چشم‌شان را بر اعدام جوانان میهن‌مان ببندند و دچار احساسات نشوند. موضع‌گیری مهدی فتاحپور و رقیه دانشگری کاندیدای سازمان فداییان خلق ایران اکثریت برای انتخابات میان دوره ئی مجلس شورای اسلامی همین خط را دنبال می‌کرد:

«قبل از این که به مسأله اعدام تعدادی از دختران و پسران جوان توسط دادگاه انقلاب بپردازیم لازم است اول به عوامل و شرایط به وجود آورنده این قبیل خشونت‌ها توجه کنیم و مسأله را نه صرفاً از جنبه عاطفی و اخلاقی- که به نوبه خود حائز اهمیت است- آن‌چنان که ضد انقلاب سعی در عمده کردن آن دارد، بلکه از زاویه مصالح و منافع انقلاب بررسی کنیم. هواداران سازمان در موقعیت خطیر کنونی باید وظایف خود را هوشیارانه‌تر و قاطعانه‌تر از

پیش انجام دهند. افشای دسیسه‌های ضد انقلاب و شناساندن سیاست‌های ضد انقلابی گروه‌ها در محیط کار و در میان خانواده‌ها و در هر کجا که توده حضور دارند جزو وظایف میرم هواداران مبارزه است»
نشریه کار، ارگان رسمی سازمان اکثریت، شماره ۱۲۰، هفت مرداد ۱۳۶۰.

نگهدار و همراهانش تنها برای به سیخ کشیدن ما نقشه نمی‌کشیدند. سازمانی که او رهبری‌اش را به عهده داشت در مورد حکم ظالمانه زندان ابد برای عباس امیرانتظام نوشت:

«ما رأی دادگاه را تأیید می‌کنیم و کیفر مربوطه را درخور خیانت‌های ارتکاب شده ارزیابی می‌نماییم. ما قاطعیتی را که در این رأی به کار رفته ارج می‌نهیم و معتقدیم که جرائم برشمرده از سوی دادگاه نه تنها دلالت بر محکوم بودن امیرانتظام به جرم جاسوسی به نفع اصلی‌ترین دشمن مردم ما یعنی آمریکا دارد، بلکه نشان‌دهنده جرائم جنایت‌باری است که دولت موقت (دولت بازرگان) در طی ۹ ماه زمامداریش علیه انقلاب و مردم مرتکب شده است. به همین دلیل هم است که ما می‌گوییم: دادگاه انقلابی امیرانتظام و ارائه یک دادنامه انقلابی و سمت دار، کابینه لیبرال بازرگان را هم به شدت محکوم کرده است.»

نشریه کار شماره ۱۱۴، ۲۷ خرداد ۱۳۶۰

یکی از دلایل دشمنی فرخ نگهدار و همراهانش با امیرانتظام از آنجا ناشی می‌شد که وی طرح انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را تهیه کرده بود.

فرخ نگهدار سه دهه است که با «فروپاشی» نظام مسأله دارد چرا که نفع او در حفظ این نظام است. او نمی‌گوید امکان «فروپاشی» نظام نیست. او حفظ نظام را «چاره کار ملت» می‌داند:

«بیانیه موسوی در واکنش به فضای سر در گم و آشفته ای صادر شد که یک سوی آن داشت با خیال "فروپاشی" عشق می‌ورزید و سوی دیگرش از بیم "مردم کشی" بر خود می‌لرزید. بیانیه این هر دو پرده را از پیش چشم‌ها بر می‌گیرد و استوار می‌گوید: نه فروپاشی و نه کشتار هیچ کدام نه چاره کار ملت است.»

فرخ نگهدار کسانی را که خواهان فروپاشی نظام هستند «بیچاره» می‌خواند. اتفاقاً خامنه‌ای نیز وقتی آیت‌الله منتظری صلاحیت صدور فتوا و مرجعیت او را زیر سؤال برد و مهر باطلی بر پیشانی‌اش زد وی را «آدم بیچاره و مفلوک» خواند.

فرخ نگهدار کسانی را که خواهان فروپاشی نظام هستند و سرنگونی دستگاه ولایت فقیه را آرزو می‌کنند «ابله» و «دنی» خواند. پیش از او خامنه‌ای نیز آیت‌الله منتظری را «سادم لوح» و «نادان و نفهم» و «منفور، مطرود و خائن» خوانده بود.

صفات به کار برده شده از سوی خامنه‌ای مورد قضاوت تاریخ و مردم ایران قرار گرفت، دیری نخواهد پایید که تاریخ و مردم ایران در مورد اظهارات فرخ نگهدار هم قضاوت خواهند کرد.
«آن که ناموخت از گذشت روزگار، هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار»

پانویس:

۱- من بیانیه موسوی در شرایط کنونی را مثبت ارزیابی کرده و خلاف تصور عده‌ای که آن را سازش با خامنه‌ای قلمداد می‌کنند آن را انداختن آگاهانه توپ در زمین خامنه‌ای می‌دانم که تفرق را در جناح او دامن می‌زند. بیانیه موسوی یک بار دیگر نشان خواهد که «قهر» از جانب خامنه‌ای و حکومت کودتا به مردم تحمیل شده است و مردم

در مقابل یورش نیروهای سرکوبگر رژیم ناچار به دفاع از خود هستند. این پیام مشخص خواهد کرد که کوتاه آمدن و نرمش در مقابل حکومت کودتا و دست برداشتن از خواسته‌های اصلی مردم چنانکه عده ای تبلیغ می‌کنند جواب نخواهد داد. هیچ رفرم و اصلاحی در نظام ولایت فقیه امکان پذیر نیست. انهدام این دستگاه جهنمی بایستی در دستور کار قرار گیرد .

۲- <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=26222>

۳- برای آشنایی با چهره‌ی فرخ نگهدار و ادعاهای سخیف او کافیت نگاهی کوتاه به فیلم‌های موجود در یوتیوب و سایت‌های خبری ببیند. در این جا سه نمونه از ده‌ها فیلم موجود در اینترنت را می‌توانید ملاحظه کنید:

<http://www.youtube.com/watch?v=t-BEfJC3i5M>

<http://7tir.info/index/viewtopic.php?f=27&t=26969>

http://www.youtube.com/watch?v=WCqTj92zvNw&feature=player_embedded